

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

یکی از مخدرات سوالی کردند که این مطالبی که فرمودند به نظر می‌رسد بی ارتباط با این سوال نباشد. با توجه به مطالب شما در جلسات عنوان و در جلسات بانوان، این طور برداشت شد که به همان پایه از کمالات که مرد می‌رسد زن نیز می‌تواند برسد پس علت نقص ایمان زن چیست؟ سوال خوبی است. البته اگر بیشتر این مخدره دقت و توجه می‌کردند بنده پاسخ این را در همان جلسات عنوان داده بودم. حالا برای توضیح بیشتر با توجه به مطالبی که مطرح شد و وعده‌ای که راجع به پاسخ به این دو سوالی که ایشان فرمودند [داده] شد مطالبی خدمت شما عرض می‌کنیم.

اگر آن نوارها مورد نظرتان باشد و به ذهنتان رسیده باشد در آن جا بنده عرض کردم خدای متعال آن خلقت حقیقی و واقعی و آن مبدأ تکون زن و مرد را از یک نقطه قرار داد. یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر مکرک عندالله اتقیکم، ای مردم! ناس هم شامل مردان می‌شود و هم شامل زنان، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم. در این آیه اشاره به این است که اصل و تکون خلقت آدمی و انسان، چه مرد و چه زن از یک نقطه ناسوتی است که عبارت است از آدم و حوا و اما از نقطه نظر ملکوتی خدای متعال در قرآن کریم به این مسئله هم اشاره می‌کند **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ** الحجر، ۲۹ این آیه حالا مربوط به سجده ملائکه است که خیلی آیه عجیبی است که حکایت می‌کند که آن اصل و ریشه خلقت انسان در مرتبه‌ای است که قابلیت سجده کردن را دارد! این خیلی عجیب است اما این آیه‌ای که دلالت دارد بر این که من چه نسبت به مرد و چه نسبت به زن از روح خودم بر او می‌دمم، آیات در این زمینه زیاد است، به اشکال مختلف بر این مسئله آیاتی وارد است. در آن آیه‌ای که می‌فرماید **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** فَنَبِّئَاكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ المؤمنون، ۱۴ که این خلق آخر اشاره‌ی به همان منشأ و مبدأ تکون انسان است.

خب این مسئله بیانگر این موضوع است که مراتب خلقت از نقطه نظر آثار وجودی عالم وجود نقطه

نظر اتصاف مخلوقات به صفات حضرت احدیت این متفاوت است و از جمله تمام موجودات، انسان متصف به جمیع صفات حضرت احدیت است. این اتصاف ایجاب می‌کند که وجود انسان در واقع همان وجود نازل حضرت احدیت است منتهی حضرت احدیت هم از نقطه نظر سعه وجودی ذاتی در ذات خود و هم از نقطه نظر سعه وجودی اسمائی و صفاتی بی نهایت است. نهایتی ندارد ولی انسان محدود است و هر شخصی در یک محدودیت خاصی از سعه وجودی هست. افرادی که

الان در این مجلس نشستند دو نفر مانند هم نیستند. از نقطه نظر صفات وجودی دو نفر مانند یکدیگر نیستند. از نقطه نظر استعداد دو نفر مانند یکدیگر نیستند از نقطه نظر ملکات دو شخص مانند یکدیگر نیست. اینها تفاوت دارد. ولی همه افرادی که در این مجلس هستند از نقطه نظر صفاتی که لازمه ذات پروردگار هست همه دارند. کسی نیست که بگوید من ندارم و همین مسئله موجب شده است که ملائکه نسبت به آدم سجده کنند.

سجده ملائکه سجده به پروردگار است چون به غیر پروردگار سجده نمی شود کرد. سجده اختصاص به پروردگار دارد و این سجده ای که ملائکه نسبت به آدم کردند نه این که آنها در این مقام. در مقام تواضع بودند که بعضی از مفسرین می گویند که منظور از سجده تواضع در مقابل آدم است! مگر خدا زبان نداشته که بگوید فتواضعوا؟ تواضع کنید. گفت فسجدوا، اذ قلنا للملائكة اسجدوا، سجده کنید یعنی همین سجده کنید در آن آیه دیگر دارد که يسجد له ما في السموات و ما في الارض، سجده می کنند برای پروردگار هر چه که در آسمان و زمین است بعضی می گویند منظور از سجده یعنی تواضع. خب معلوم است که این لیوان چطور سجده می کند؟ سجده معنا ندارد. می گویند منظور تواضع است یا می گویند کاغذ چطور سجده می کند؟ اینها خیال می کنند سجده کردن یعنی سر را روی زمین گذاشتن و روی مَهر گذاشتن، در حالی که سجده عبارت است از مقام تفویض اختیار و اراده به پروردگار و به مبدأ اول و اظهار عبودیت در قبال اراده و مشیت پروردگار، این سجده است. کسی که سجده می کند یعنی مناراده ای خواستی تعلقی استقلالی در ذات خود و در صفات و اسماء خود ندارم و ذات و اسماء و صفات تو است که بر همه عالم حاکم است و هیچ قدرتی سوای قدرت تو نیست و هیچ اراده ای غیر از اراده تو نیست و هیچ نیرویی و توانی غیر از نیرو و توان تو نیست این معنا معنای سجده کردن است.

حالا این سجده کردن در انسان به این صورت است به این صورت است نشنیدید می گفتند جلوی پادشاهان و فرعون می آمدند سجده می کردند؟ سجده کردن در جلوی نمرود و در جلوی فرعون و در جلوی جبابره زمان به چه معنا بود؟ به این معنا بود که ما در قبال اختیار و قدرت تو اختیاری نداریم جان ما در اختیار تو است ناموس ما در اختیار تو است اموال و اعراض ما در اختیار تو است این معنای سجده کردن است. تو مالک الرقاب ما هستی، تواضع نیست مسئله سجده مسئله تواضع نیست. تواضع یعنی اظهار فروتنی اظهار مسکنت اظهار افتادگی با حفظ استقلال و با حفظ شخصیت. مثل این که انسان در قبال پدرش و مادرش تواضع می کند، به این معنا نیست که من اختیارم را به اختیار شما سپردم. انسان در قبال معلم و استادش تواضع می کند انسان در قبال بزرگتر تواضع می کند این به این

معنا نیست که من استقلالی ندارم و پوچم و هیچم و نیستم و نابودم و هر که هست تویی! نه این مسئله نیست. یعنی با توجه به شخصیت و ارزشهایی که هست در قبال این ارزشها و قبال این شخصیتها من خودم را کوچک قرار می‌دهم و خوب است و اشکال هم ندارد.

لذا ما داریم که کسی که به زیارت ائمه می‌رود عتبه آن جا را مستحب است ببوسد. عتبه یعنی درگاه. وقتی که شما به زیارت امام رضا می‌روید آن درگاه را می‌بوسید، سجده به امام رضا نمی‌کنید. کسی نیامده بگوید باید به امام رضا سجده کرد سجده به امام رضا کفر است و شرک است و بند بند وجود امام رضا ناراضی است. بله! به خاک افتادن و بوسیدن درگاه امام رضا به معنای اظهار مسکنت و ذلت در قبال مقام ولایت است و این بهترین چیز است. چه اشکالی دارد که انسان وقتی که به زیارت امامعلیه السلام می‌رود آن درگاه را بیافتد و ببوسد و سجده شکر به جای بیاورد برای این که خداوند او را موفق کرده که به زیارت امام برود و این به معنای سجده کردن نیست. لذا بعضی از آقایان که ایراد می‌گرفتند مثل مرحوم آقای بروجردی و می‌گفتند که این حکم سجده را دارد، این ایراد اشتباه است و این صرف اظهار سلیقه ایشان است. سجده کردن با زمین بوسیدن دو تا است. ندیدید در نسلهای گذشته می‌گفتند زمین ادب ببوسید و برفت؟ نشنیدید ندیدید در گلستان؟ زمین ادب ببوسید. زمین بوسیدن با سجده کردن دو تا است ولی راجع به حکام و راجع به سلاطین مثل فرعون و نمرود و امثال ذلک می‌گفتند سجده کرد، فقط نمی‌آمدند ببوسند، پیشانی می‌گذاشتند. آقای بروجردی معتقد بودند بر این که سجده فقط پیشانی به زمین گذاشتن نیست خم شدن و تاحد پیشانی به زمین گذاشتن را هم سجده می‌دانستند در حالی که این غلط است فقط این گمان ایشان است و صحت ندارد سجده عرفا عبارت است از این که انسان پیشانی بر روی زمین بگذارد اما خم شدن به معنای سجده کردن نیست پس بنابراین نه تنها اشکالی ندارد که انسان به زیارت ائمه علیهم السلام که می‌رسد یا حتی به زیارت اولاد ائمه از افرادی که خب مثل حضرت ابوالفضل العباس خب مقام آن حضرت و اینها. آن جا هم همین طور، انسان درگاه را ببوسد چه اشکالی دارد؟ و این سجده نیست. نه تنها اشکالی ندارد بلکه بسیار هم مستحسن است و این اشکال پایه و اساسی ندارد و روایات هم در این زمینه داریم فقط سجده اختصاص به پروردگار دارد وقتی که جناب جعفر طیار سفیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حبشه رفت به اتفاق آن جماعت، آنها در مقابل نجاشی سجده نکردند نجاشی گفت چرا سجده نکردید؟ جناب جعفر فرمود ما فقط در قبال پروردگار سجده می‌کنیم و بس و چه سخن زیبایی گفت و واقعا حق مطلب را ادا کرد. ما

فقط در قبال پروردگار سجده می‌کنیم سجده اختصاص به ذات پروردگار دارد و همین طور هم هست در این زمینه روایات هم متعدد است که سجده به غیر پروردگار نمی‌شود کرد.

حال چرا ملائکه به آدم سجده کردند؟ آیه قرآن دارد فأذا سُوِّتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ بیاندازید خودتان را زمین و در حال سجده، سجده کنید به آدم. و ملائکه نیامدند بگویند که خدایا سجده که فقط مال تو است حالا چرا این جا استثنا قائل شدی؟ همه سجده کردند و این سجده‌ای که ملائکه کردند نه خیال کنید که بر اساس دستوری است که خدا گفته سجده کن ما هم کردیم حالا می‌گفت به این ستون هم سجده کن ما هم سجده می‌کردیم، نه این طور نبود. ملائکه آن حقیقت و آن سری را که خدای متعال در آدم قرار داد متوجه شدند که در وجود آدم خدا چه سرشته است لذا سجده کردند بر آدم و بدون اعتراض که آیا پروردگارا شما در این جا استثنا قائل شدید؟ این جا پارتی بازی کردید؟ حالا آدم درست کردی می‌خواهی به ما ترجیح بدهی؟ به ما می‌گویی سجده کن بسیار خب آدم درست کردی صفاتی بهتر از ما گذاشتی دیگر سجده کردن چیست؟ سجده که فقط باید به تو سجده کرد. نه! ملائکه فهمیدند که در این یک سری است و در بقیه نیست و لذا شیطان هم این مطلب را فهمید نه این که نفهمید، شیطان هم این قضیه را فهمید که یک قضیه‌ای در آدم است که آن قضیه نه در ملائکه هست نه در غیر ملائکه، اینجا است که به آدم حسد کرد و این خیلی مسئله مهمی است و از نقطه نظر سلوکی برای انسان خیلی مسئله مهم است.

شیطان این سرّ را در پروردگار می‌دید به پروردگار هم حسد نمی‌کرد به او سجده می‌کرد، عبادت می‌کرد، سالیان سال عبادت می‌کرد حسد هم نمی‌کرد بالاخره پروردگار است دیگر. اما همین که دید این سرّ در غیر از پروردگار یک جایی درست شد این جا آن نفسانیاتش طلوع کرد چرا این در ما نشد در این شد؟ و تمام اشکالات اول و آخر به این نکته‌ای که عرض کردم برمی‌گردد. چرا در این جا این مسئله شد در اینجا نشد؟ چرا یعنی چه؟ چرا یعنی چه؟ چرا خدا در آن جا این را قرار داد در اینجا قرار نداد؟ چرا علم را در اینجا زیاد کرد در این جا نکرد؟ چرا بیان در این جا بیان بسیار عالی است در اینجا نیست؟ چرا در این جا این کمال است در این جا نیست؟ از این چراها و چرا موجب ذهنیات و ذهنیات موجب تفکرات خلاف و تفکرات خلاف دیگر به کجا!...! اگر ما این چرا را برداشتیم گفتیم خدایا هر چه دادی نوکرت هستیم مخلصتیم به قول مرحوم حاج هادی ابهری خدا رحمتش کند می‌گفت خدایا دادی خانه‌ات آباد اگر هم ندادی ما در ملک ت و هستیم، دیگر انسان راحت می‌شود یعنی مشکل برداشته [می‌شود] البته به این آسانی هم نیست کار دارد ولی محال نیست، انسان در این مسئله تمام

فتنه‌ای که از اول و آخر پیدا شد از این چرایی بود که شیطان گفت، چرا خدایا این سرّ را در آدم قرار دادی در ما قرار ندادی؟

ملائکه آمدند تسلیم شدند گفتند خدایا مالک تویی ربّ تویی خالق تویی مرید تویی قادر تویی قهار تویی دلت می‌خواهد اینجا قرار بده دلت نمی‌خواهد قرار نده ما مخلص تو هستیم ما کاری به کار تو نداریم این را گفت خدا هم اینها را عزیز داشت گفت سجده کنید حالا سجده کنید اینها هم در مقام اطاعت و انقیاد چون این سرّ را دیدند از ناحیه پروردگار، اینها سجده کردند ولو این که آن سرّ در یک مظهری ظهور کرده باشد، به آن چکار داریم به او چکار داریم. وقتی که به یک کلاس درس می‌رود و استاد می‌خواهد برای او درس بگوید نگاه به قد و اندازه استاد که نمی‌کند نگاه می‌کند این سواد دارد یا ندارد حالا این استاد سرش مو دارد یا ندارد این به سرش چکار دارد حالا این کتش رنگش قهوه‌ای است یا خاکی رنگ است به کتش چکار دارد لباسش چکار دارد به عبایش چکار دارد این سواد دارد یا ندارد

فلان شخص آمده بود پیش ما، آقا پیش دکتر مراجعه می‌کنیم دکتر خیلی نماز خوان نیست گفتیم شما به نماز شبش چکار دارید؟ این دکتر متخصص است شما به او مراجعه کن دیگر. خدا رحمت کند مرحوم آقا میرزا حسن نوری از دوستان مرحوم آقا هم حجره‌ای مرحوم آقا بود می‌گفت یک روز ما یک گوسفند خریدیم آوردیم منزل که چند روزی داشته باشیم بچه‌ها با او بازی کنند بعد هم ذبحش کنیم آمدیم منزل دیدیم این یک چشم ندارد برداشتیم گوسفند را بردیم دم آنجا یا صدایش کردیم آن شخص را آمد، گفتیم گوسفندی که به ما فروختی یک چشم ندارد گفت مگر می‌خواستی برای دعا کیمل بخواند که حالا یک چشم ندارد؟ می‌خواستی سرش را ببری حالا چند روزی! حالا انسان که می‌رود پزشک نباید از او سوال کند که دیشب نماز شب خواندی؟ دعا کیمل خواندی؟ نه آقا جان! تشخیص دارد.

آن سرّی که خدای متعال در آدم گذاشت این سرّ چه در آدم خدا بگذارد یا در غیر آدم بگذارد، در ملک بگذارد در جنّ بگذارد یا در شیطان بگذارد چه تفاوتی می‌کند؟ هیچ تفاوتی از این نقطه‌ی نظر ندارد. به واسطه آن حقیقت مقام خلافت اللّهی را خداوند به انسان ارزانی داشت به واسطه آن حقیقت، به واسطه آن. وقتی که ارزانی داشت به ملائکه گفت سجده کنید حالا فهمیدید کار خدا بی حساب نیست کار خدا بی علت و گتیره نیست. بعضی‌ها می‌گویند خدا همین طوری هر چه بگوید باید اطاعت کنیم، خدا بگوید ما باید اطاعت کنیم ولی خدا بی حساب نمی‌گوید خدا چرا نمی‌گوید به شیطان

سجده کنید؟ تا به حال خدا به ملائکه گفته سجده کنید؟ به پیغمبر گفته به جبرائیل سجده کن؟ اما به جبرائیل می‌گوید به پیغمبر سجده کن چرا سجده کن؟ چون همان سری که در آدم هست آن سرّ در پیغمبر است. خدا به ملائکه می‌گوید به ما سجده کنید، تک تک ما سجده کنید چون همان سرّی که در آدم خدا قرار داده است همان سرّ در تک تک از افراد ما هم وجود دارد بدون کم و زیاد وجود دارد و همین مقام مقام خلافت اللّهی است یزید هم خلیفه اللّهِ بود شمر هم خلیفه اللّهِ بود خیال نکنید حالا چون یزید امام حسین را کشت از خلافت اللّهی افتاد یا این که خلقت یزید اصلا یک خلقت دیگری بود

خلقت یزید خلقت دیگری نبود خلقت ابوسفیان خلقت دیگری نبود همه اینها واجد مقام خلافت اللّهی بودند و همه اینها اگر می‌خواستند و خودشان را در مقام تربیت قرار می‌دادند به همان مقام خلیفت اللّهی فعلی می‌رسیدند معاویه هم می‌رسید ابوسفیان هم می‌رسید عمرو عاص هم می‌رسید یزید هم می‌رسید همه می‌رسیدند، منتهی نکردند و انجام ندادند. در سابق ما بچه بودیم در یک محله یک تابلویی نصب می‌کردندو جریان عاشورا می‌گذاشتند شمر و سنان و خولی و یزید و اینها، برای یکی دُم می‌گذاشتند برای یکی سُم می‌گذاشتند برای شمر هم دو تا شاخ گذاشته بودند مثل شاخ گاو! شاخ نداشت دم نداشت اینها سم نداشتند دندانهای ایشان یک دندان معمولی بود قد و قواره ایشان مثل افراد عادی بود مثل افراد عادی بود بسیار از اینها حتی از افراد عادی زیباتر بودند خوش اندامتر بودند این طور نیست که حالا فرض کنید که سرو صورت فلان چیز و این حرفها، نه! هیچ دلیلی بر این مسئله نبوده که حالا شخصی که قاتل باشد باید دم داشته باشد شاخ داشته باشد منتهی اینها آمدند و آن استعداد را در وجود خودشان خفه کردند از بین بردند این را به مرتبه فعلیت نرساندند تا یک مقداری آمدند جلو یک مرتبه پس زدند تا یک مقداری بر خلاف نفس و نفسانیاتشان دیدند کنار زدند تا یک مقداری، هان دیدید، هی کنار زدند هی کنار زدند بعد یک مرتبه خودشان را محبوس کردند، در همان مرتبه نگه داشتند ولی بقیه این کار را نکردند هی آمدند و هی این را رشد دادندهی ترقی دادند این مقام مقام خلیفه اللّهی است.

از این نقطه نظر بین زن و بین مرد همین طوری که عرض شد فرقی نیست یعنی زن و مرد به یک میزان نه یک میل زیاد و نه یک میل کم از آن مقام خلافت اللّهی آمدند و تحقق و تکوّن پیدا کردند و از آنجایی که حقیقت مقام خلیفه اللّهی یک حقیقت نورانی و بدون شکل است چون خدای متعال شکل ندارد و قالب ندارد پس مقام خلیفه اللّهی انسان شکل و قالب ندارد توجه کنید کم کم می‌خواهم به آن مسئله‌ای که مورد توجه هست و مورد سوال هست برسم هم مرد و هم زن هر دوی اینها از آن مبدأ بی

شکل و بی رنگ و بی قالب و بی حدّ از آن جا نشأت گرفتند مثال اگر بخواهیم بزینم فرض کنید که این مثال را برای آب دریا می‌زنیم که آب دریا یک شکل دارد و همان دریا است اما وقتی که این آب می‌خواهد بیاید بیرون، دیگر خودش را از دریا جدا می‌کند آن جا دیگر فرق می‌کند اگر شما مشت [خود] را پر کردی از آب این آب به شکل یک نیم دایره در کف دست شما قرار می‌گیرد اگر شما یک لیوان برداشتید به آب دریا زدید شکل این آب در این لیوان به صورت استوانه و مخروط درمی‌آید، بسته به آن ظرف و قالبی که این آب دریا [در] آن ظرف و در آن قالب [قرار] می‌گیرد او تحقق و تکوّن پیدا می‌کند ولی متوجه این قضیه باید باشیم که در هر دو یک ماده وجود دارد تفاوتی این ماده ندارد، بله کم و زیاد در این ماده ممکن است باشد، بر حسب ظروف یک استکان با یک لیوان و یک پارچ فرق می‌کند ولی در همه‌آن‌ها یک چیز است و منظور همان یک چیز است

آن مقامی که مرد و زن از آن مقام نشأت می‌گیرند و می‌آیند هر دو در یک مرتبه است کم‌زیاد ندارد یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همان جایی آمدند که ما آمدیم و ما از همان جایی آمدیم که آنها آمدند و زنان از همان جایی آمدند که آنها آمدند و حضرت صدیقه از همان جایی آمد که امیرالمؤمنین آمدند همه اینها و همه بنی آدم به واسطه آن مقام خلیفه اللهی از آن جا آمدند این می‌شود مقام مقام آدم پس این که بنده عرض کردم که بین زن و بین مرد هیچ تفاوت نیست از نقطه نظر ریشه و اصل وجودی آنها و مبدأخلق و تکوّن آنها و هیچ فرقی نیست و کسانی که در این مورد آمدند موارد خلافی گفتند حاکی از عدم اطلاع آنها بر این مسئله است. چه در آیات قرآن و چه به واسطه ادله متفاوتة عقلیو نقلی این مسئله مسلم است و بزرگان همبر این مسئله تأکید کردند.

حالا این حقیقت وقتی که می‌خواهد در عالم وجود تحقق پیدا کند همین جور که بی رنگ نمی‌شود همان طور که در این عالم وجود یعنی عالم ماده هر چیزی که می‌خواهد تحقق پیدا کند شکلی دارد ما که بی شکل نداریم شما سنگ بی شکل سراغ دارید؟ فرش بی شکل سراغ دارید؟ هوا هم شکل دارد حتی، این ذرات اکسیژن شکل دارند منتهی ما نمی‌بینیم متراکم بشوند ما می‌بینیم. آن چه که شکل ندارد خلأ است یعنی بی مادگی است آن چه که بخواهد تبدیل به ماده بشود باید شکل داشته باشد حالا یا این شکل به چشم می‌آید یا نمی‌آید و در شرایط مختلف متفاوت است. آن حقیقت وقتی که بخواهد در این عالم بیاید طبعاً صورت می‌گیرد و صورت پیدا می‌کند لذا حتی در زمان رسول خدا ملائکه وحی مثل جبرائیل به دو شکل و به دو قسم بر پیغمبر نازل می‌شدند گاهی از اوقات شکل نداشت و به همان حقیقت ملکیت خودش می‌آمد و در نفس این وحی تعلق نمی‌گرفت در بعضی از اوقات مسئله وحی

به واسطه تعلق به نفس پیغمبر بود و افراد هم می دیدند یعنی همان جبرائیل وقتی که می آمد در این ظرف و در این عالم ماده به صورت یک جوان در کنار پیغمبر می نشست و همه هم می دیدند

یک جوانی بود در مدینه بسیار زیبا بود به نام دحیه کلبی می گفتند جوان خوبی بود بسیار هم متدین بود و خیلی همعریف بود، افراد که می آمدند و این هم می آمد چون اگر یک شکل دیگر می آمد خب طبعاً برای افراد ممکن بود موجب سوال بشود که این کیست آمده در مدینه؟ چرا حالا آمده؟ می بیند پیغمبر هم با او صحبت می کند خودش را به شکلی درمی آورد و از آن جا که ان الله جمیل و یحب الجمال خب خودش می گشت بهترین شخص را پیدا می کرد در مدینه که همین جوان دحیه کلبی بود و انتخاب می کند علی کل حال اینها هم خوش سلیقه هستند دیگر خب این به صورت دحیه کلبی می آمد در کنار پیغمبر و همه هم می دیدند و همه هم می دیدند که این الان به صورت دحیه کلبی آمده اما همین مردم اگر جبرائیل می خواست به غیر از این صورت بیاید نمی دیدند او را و به غیر صورت نمی توانست در این عالم ماده تجسم پیدا کند نمی توانست. چرا؟ چون عالم ماده صورت است و عالم صورت لازمه عالم ماده است

خدای متعال آن حقیقتی را که از آن عالم نشأت می گرفت و می خواست بیاید پایین و در این عالم می خواست جلوه پیدا کند به دو شکل او را قرار می دهد یکی از نقطه نظر فاعلیت به شکل مرد و یکی از نظر انفعال به شکل زن، خدای متعال اینها را قرار می دهد برای استمرار حیات و بقاء حیات و تحقق شرایطی که آن شرایط موجب استمرار و ثبات و دوام حیات است. اگر این شرایط نباشد دوام هم وجود ندارد و این یک مسئله ای است و به تجربه هم ثابت شده حالا ما نمی خواهیم در اینجا جنبه تعبد به خود بگیریم نمی خواهیم. با توجه به این خصوصیات نفسانی اگر دو نفر از هر جهت یکسان باشند نمی توانند با هم زندگی کنند دو دقیقه نمی توانند زندگی کنند. با توجه به خصوصیات نفسانی که لازمه این عالم است اگر دو نفر بخواهند چند نفر بخواهند یک جمعی باشند که همه خودشان را در یک سطح بدانند هیچکس از کسی حرف شنوی ندارد باید از یک نفر حرف شنوی داشته باشند باید در تحت قانون و میزان حرکت داشته باشد این جابرای دوام و استقرار و ثبات در عالم، خدای متعال آن حقیقتی را که از وجود خودش نشأت گرفته به دو شکل متفاوت در این جا خلق کرده، اسم یکی را مرد گذاشته و اسم یکی را زن یعنی از نقطه نظر اوصاف حقیقی و اسماء حقیقی و تکوین آن اسماء و صفات در انسان، زن و مرد هر دو یکسان هستند اما از نقطه نظر وجودشان در این عالم و استقرارشان در این عالم و دوامشان در این عالم، خدای متعال آنها را به دو وجود متفاوت خلق کرده است

در مرد جنبه تعقل و تحمل و بردباری بیشتر و سیاست بیشتر قرار داده، در زن جنبه عطف و رأفت و ظرافت و قبول مسئولیت پرورش مادرانه قرار داده است و این هر دو لازمه هم هستند یعنی اگر مرد همین جنبه رأفت و عطف را داشته باشد نمی تواند اموری که مربوط به مردانگی است به خوبی انجام بدهد اگر زن جنبه آن قهاریت و قدرت و خلاصه بخواهد خودش را از قالب زنیت را در بیاورد و به قالب مردانگی خودش را جلوه کند قضیه قضیه آن زاغ است که آمد از کبک پیروی کند نه مثل کبک راه رفت راه رفتن خودش را هم از دست داد، خودش را از بین می برد. این جا است که خدای متعال برای بقای زیست و حیات و تکامل حیات، چه مرد و چه زن، قوانین خاص به خودش را قرار داده. مرد باید این قوانین و مقررات را انجام بدهد و زن هم باید این مقررات را انجام بدهد اگر هر دو به این مقررات عمل کردند هر دوی اینها به تکامل می رسند اگر عمل نکردند به تکامل نمی رسند و موجب توقف در زیست و تخریب اوضاع خواهد شد که دارید می بینید و این یک واقعیت است واقعیت ملموس ملموس ملموس که چطور اگر زن از تحت آن چارچوب زنانگی خودش پا بیرون بگذارد هم خودش را خراب می کند و هم جامعه را خراب می کند.

برای خود بنده موارد عدیده ای اتفاق افتاده در ارتباط چون به واسطه اشتغالات ما نسبت به مسائل و اینها خب طبعاً با این گونه مطالب هم کم و بیش ما ارتباط داریم برای خود بنده موارد عدیده ای اتفاق افتاده است که به رأی العین این مسئله را دیدم که وقتی زن از آن چهارچوبی که برای او مقرر شده است پا بیرون بگذارد تخریب می کند شاید هشتاد درصد مسائلی که بعد از زمان مرحوم آقا اتفاق افتاد به واسطه همین قضیه بود. همین قضیه بود بارها بنده به افراد عواقب ناگوار و پیامدهای خطرناک این گونه مطالب را گوشزد کردم که الان این شخص که دارد این کار را انجام می دهد این به یک مسائلی منجر خواهد شد ولی ترتیب اثر داده نشد و نسبت به مطالبی که چون در زمان مرحوم آقا این حرفها نبود ایشان با آن کیفیت تدبیر و اراده. مو را از ماست می کشیدند و هیچ کسجرات نداشت یک قدم از حدود خودش پا فراتر بگذارد کسی نمی توانست. تا یک قدم پا فراتر می گذاشت چنان با صیحه و نهب و چوب و فلک ایشان روبرو می شد که یاد زمان طفولیتش می افتاد، ایشان کارشان این طور نبود.

بعد از مرحوم آقا این ولنگ و بازیها پیدا شد دیگر هر کسی شده بود زمامدار امور تربیتی مردم و ای کاش که اینها از زمره عقلا و مدیران و مدبران بودند یک مشت جاهل و نفهم به انضمام همین مطلبی را که خدمتان عرض کردم اینها آمدند زمام امور تربیتی مرحوم آقا را به عهده بگیرند! ای وای!

کسی که باید خودش در تحت! خیلی قضیه مشکل است ها خیلی قضیه مشکل است وقتی که فلان زن آمد در طهران با من ملاقات کرد، هیچ وقت یادم نمی‌رود گفتم ای فلان خانم، شما در منزل بنشینید و به آن چه که گفته می‌شود عمل کنید و غیر از این کاری را انجام ندهید ها! دیدم توجهی به مطالب بنده ندارد رفتم پیش بعضی از افراد و گفتم شما می‌دانید که این زن دارد چه کاری انجام می‌دهد؟ می‌دانید دارد چه می‌کند؟ دیدم نه! اصلا کسی متوجه این حرفها نیست! بعد همین زن که این مسائل و این فجایع را به وجود آورد در یک جلسه به من گفت، گفت آقا! من هر چه به نظر می‌رسد من به اسم مرحوم آقا در میان افراد پخش می‌کنم! متوجه شدید کار به کجا کشید؟ یعنی شخص می‌آید و افکار خودش را که خیال می‌کند اینافکار مطابق با مبانی مرحوم آقا است به اسم این که من از آقا شنیدم! آن وقت ببینید چه جنایتی به وقوع پیوست و چه فاجعه‌ای رخ داد؟ مال چی بود همه اینها؟ به خاطر این بود که پا را از حد بیرون گذاشت، مورد دیگری بود مورد دیگری بود مورد دیگری بود عرض می‌کنم بنده در ارتباط با این قضایا خیلی بودم. یک شخص دیگری بود گفتم شما در این محدوده جلوتر نیاید، آمدن جلوتر برای شما صلاح نیست ایشان توجه نکرد و بعد به مسائلی مبتلا شد

خب اینها حکایت از چه مسئله‌ای می‌کند؟ حکایت از این قضیه می‌کند که گرچه زن در وجود خود، خود را مستعد می‌بیند برای این که نسبت به بعضی از مسائل اقدام کند ولی این یک دیدن است نه یک واقعیت. دیدن و خیال کردن با واقعیت دو تا است. این طور تصور کردن با آن چه را که منطبق با واقعیت است دو تا است و خدا هم که نیامده بر اساس تصورات ما پایه ریزی کند خدا که نیامده بر اساس تصورات ما کار را انجام بدهد. ما می‌نشینیم برای خدا تصمیم می‌گیریم این کار باید بشود این کار نباید بشود! کی گفته باید بشود و نباید بشود؟ یک روز من به مرحوم آقا عرض کردم که فلان کس که می‌گوید فلان عمل باید بشود این روی چه حساب است؟ روی چه حساب است؟ ایشان فرمودند خب بله دیگر! در مقام امر و نهی به خدا هم امر می‌کند! این کار باید بشود حالا خدا هم باید همه ملائکه را بسیج کند که فلان توقعی که فلان شخص در ذهنش آمده تحقق خارجی پیدا کند! خدا بی‌کار است؟ خدا منتظر دستور بنده و امثال بنده است که یک مطلب پوچی در ذهن بنده برسد و بعد هم خدا ملائکه اش را بفرستد که بیایید انجام بدهید؟ نخیر! این حرفها نیست نه تنها آن نخواهد شد بلکه عکسش شد درست عکسش شد! خدا ننشسته که هر چه را که ما در ذهنمان آمد همان انجام بشود هر چه به نظر ما آمد همان قسم تحقق پیدا کند هر جوری ما خواستیم زندگی کنیم خدا همان جور ردیف کند هر قسم که

خواستیم بخواییم خدا همان طور درست کند هر قسم که خواستیم راه برویم خدا هم همان طور! نه این نیست.

عالم نظامی دارد و آن نظام نظامی است که او مقرر کرده است خود را ما با آن نظام تطبیق دادیم بردیم، ندادیم عقب ماندیم، کاروان می‌رود. او ملائکه خود را استخدام نکرده برای این که هر چه ما گفتیم ترتیب اثر بدهد ملائکه خدا کار دارند زندگی دارند. آنها بر اساس واقع و بر اساس عقل عمل می‌کنند ما بر اساس تخیل و بر اساس تصورات ذهنی.

این که در بعضی از عبارات داریم النساء نواقص العقول زنان دارای نقصان عقل هستند این به معنای عیب گرفتن نیست همان طوری که عرض کردم و نواقص الایمان، این به معنای محدودیت وجودی است که آن محدودیت وجودی. لازمه بقاء و استمرار حیات در این دنیا است. هم مرد و هم زن، هر دوی اینها همان طوری که گفتیم همه اسماء و صفات کلیه پروردگار را به مقدار ظرفیت خودشان دارند در مردها هم تفاوت وجود دارد. مردها هم همه به یک میزان نیستند، دو نفر. دو تا از ائمه علیهم السلام به یک میزان نیستند بین امام حسین و بین امام سجاد فرق است بین امام حسین و بین امام حسن فرق است بین امام صادق و بین امام رضا فرق است اینها همه با هم فرق دارند تا چه برسد به بقیه. همین قضیه مربوط به زن است زنها هم با همدیگر تفاوت دارند هر کسی یک سعه وجودی دارد گرچه همه آنها در یک نقطه مشترک هستند و آن عبارت است از اجتماع و ذخیره داشتن اسماء پروردگار و صفات پروردگار. به واسطه این قضیه اینها دارای مقام خلافت الهی هستند. پس فقط حضرت آدم خلیفه الله نبود تمام مردان عالم و تمام زنان عالم چه مؤمن چه کافر چه شیعه و چه غیر شیعه همه اینها دارای مقام خلافت الهی هستند منتهی این مقام خلافت الهی به صورت اجمال است و تربیت در این دنیا موجب به ثمر رسیدن آن مقام خلافت الهی است.

پسر پادشاه حالا بر همان رسم و بر همان سنتهای گذشته این پسر پادشاه قابلیت دارد که به جای پدر بنشیند ولی در صورتی که در تحت تربیت معلم قرار بگیرد و بتواند معلم بشود، معلم او را تربیت کند. می‌گویند یک روز هارون الرشید آمد و خواست امتحان کند. این زبیده عیال هارون که مادر محمد امین بود آمد این به هارون اعتراض کرد که تو چرا به مأمون بیشتر اهمیت می‌دهی تا به محمد امین؟ چه فرقی می‌کند؟ گفت حالا من یک امتحان می‌کنم تو پشت پرده بنشین ببین. به یک شخصی گفت که برو یک پیغامی برسان به محمد امین و بگو که هارون از دنیا رفته، در یک قضیه شنیدم از دنیا رفته و ببین چه عکس العملی نشان می‌دهد؟ آن شخص آمد پیش محمد امین و گفت که فلانی! در این

جا خبری شنیدم که هارون از اسب افتاده بعضی می گویند فوت کرده و بعضی می گویند فوت نکرده تا گفت فوت کرده پرید بالا و گفت جدی می گویند؟ پس من از امروز شدم خلیفه! همین قضیه را برای مأمون گفت. به محض این که شخص گفت شنیدم از دنیا رفته یک مرکبی بود آن را برداشت و زد در سر آن شخص بیچاره و خون از سر و کله او راه افتاد! گفت خبر مرگ هارون را داری به من می دهی؟ [هارون به زبیده] گفت نگاه کن تفاوت بین این دو تا و بعد رو کرد به زبیده گفت یقین بدان بالا بروی پایین بیایی این خلافت به مأمون خواهد رسید نه به محمد امین. خب برای پادشاه شدن شرایط لازم است. یک شخصی شرایط داشته باشد به پادشاهی می رسد

پادشاهان سابق روی این جهت فرزندان خود را به دست معلم می سپردند تا آیین کشورداری و آیین مردم داری را به اینها یاد بدهند و اینها در تحت تربیت اینها قرار بگیرند از میان اینها آن فردی که بهتر بود و دارای شرایط بود آنها را انتخاب می کردند این طور نیست که یک فردی یک مرتبه همین طوری به آن سن برسد خب شما دیدید دیگر. معاویه با آن کیاست نتوانست یزید را تربیت کند یزید به دنبال لهو و لعب و قمار و کذا و کذا و اینها تا این که معاویه از دنیا می رود. در بستر بیماری معاویه این حرف را به یزید می گوید ای فرزندم آن چه کوشش کردم که به تو آیین کشورداری و لشگرداری را بیاموزم نتوانستم تو به دنبال بوالهوسی خودت بودی ولی حالا دارم این سه مطلب را به تو می گویم و از دنیا می روم من که از دنیا رفتم به حسین بن علی کاری نداشته باش بر عزت و احترام اینها را همه را معاویه به او یاد داد نسبت به حسین بن علی کاری نداشته باش بر عزت و احترام او بیفزا که عزت و احترام او عزت و احترام ما است. عبدالله عمر را آن یک آدم نفهمی است که او به دنبال کار خودش است و برای تو هم مشکلی ایجاد نمی کند اما عبدالله زبیر را در هر سوراخی پیدا کردی تکه تکه کن که مانند مار از هر سوراخی ببندی از سوراخ دیگر تو را نیش خواهد زد

اما یزید عمل نکرد این آدم نفهم و آدم جاهل اول کاری که کرد یک نامه نوشت برای والی مدینه به محض رسیدن این نامه حسین بن علی را بخواه بیعت بگیر قبول نکرد سرش را برای من بفرست. معاویه این طور نکرده بود. معاویه می فهمد، می فهمید که پسرش به درد خلافت نمی خورد به درد پادشاهی نمی خورد راه و رسم را به او یاد می دهد بر همین اساس هم با امام حسین در زمان خودش بود دیگر.

روی این جهت ایمان زن، ایمان عبارت است از آن میزان فهم مسئله، به این می گویند ایمان. میزان دریافت مطلب، و میزان ثبات به واسطه آن غلبه عطف و احساسات که لازمه وجود او در

این عالم است، میزان این از میزان مرد کمتر است. البته این مسئله همان طوری که بارها خدمتتان عرض کردم مسئله دائمی نیست مسئله غالبی است، در خیلی از موارد هم قضیه برخلافش دیده شده و خوب واقعیت هم این را نشان داده. ولی به طور اغلیت مطلب این است. قانونی که پروردگار می آورد بر اساس اغلیت می آورد و موارد استثناء، حکم خاص به خود رادارد البته ما راجع به این موضوع فعلا وارد نمی شویم چون این خودش یک بحث مفصلی هست انشاءالله وقتی که این مطالب عنوان را بنده به صورت تألیف درمی آورم راجع به این مسئله استثناء، در آن جا صحبت می کنیم که موارد استثنایی به چه کیفیت است. این مسئله مسئله نقصان ایمان است پس بنابراین مسئله نقصان ایمان یعنی محدودیت فکری و محدودیت استعدادی دریافتِ مطلب و مسئله. این مطلب اگر در بوته تربیت قرار بگیرد همان طوری که در این جلسات عرض کردم این تربیت موجب می شود که زن از مرتبه مادی به مرتبه مثال و ملکوت و از آن جا به بالا ترقی کند و به یک مرتبه که برسد. دیگر در آن جا بین مردی و بین زنی فرقی نیست، هیچ تفاوت دیگر در آن جا نیست. پس فرق در این عالم و در تحت تربیت همین عالم است و این جا است که باید برای آن تکامل، شرایط خاص به خودش باشد.

یک گل یاس را شما در آن شرایطی بار نمی آورید که یک گلی که فرض کنید که من باب مثال خرزهره باشد و به هر کیفیت در بیابان بخواهد دربیاید. اگر به گل یاس یک روز شما آب ندهید او پژمرده می شود از بین می رود ولی گل خرزهره که در بیابان و خیابانها که می بینید درمی آید اگر یک هفته هم آب نخورد طوری نمی شود یک ماه هم آب نخورد طوری نمی شود. می گویند زیره را یک ماه به یک ماه هم آب نمی دهند می تواند خودش را حفظ کند می تواند خودش را با شرایط محیط تطبیق بدهد اما گل یاس نمی تواند گل رازقی نمی تواند باید گل رازقی را در سایه نگه داشت گل یاس را باید در سایه نگه داشت روزی دو بار به این باید آب بدهی یک بار ندهی پژمرده می شود کود او باید مشخص باشد کیفیت هوا باید مشخص باشد هوای گرم برای او مناسب نیست حالا این دلالت بر بدی او می کند؟ نه! مراقبت بیشتر که لطیفتر باشد شرایط مراقبت بیشتری می خواهد حالا با این گل یاس مثل فرض کنید که درخت زیره کرمان با او برخورد کنید دو روزه خراب می شود و از بین می رود و دیگر نه عطر دارد و نه اثری از او باقی می ماند و آن استعدادهای خود را از دست می دهد اما اگر آمدید در شرایط خودش

احکامی که برای مرد و زن در اسلام هست برای همین است. وقتی که رسول خدا می فرماید المرأة ریحانة ولیس بقهرمانه^۱ یعنی زن مثل گل یاس می ماند نمی شود با او مثل درخت زیره برخورد کرد نمی شود با او مثل اشجار بریه که یک سال هم آب ندهی در همان زیر زمین خودشان استرزاق می کنند برخورد کرد. نمی شود او را به مناصبی گمارد نمی شود کارهای مرد را به او سپرد نمی شود او را در بیابان و کوچه و بازار و اینها فرستاد. بله فرستاده می شود راه هم می رود برمی گردد خانه ولی از دست می دهد. خصوصیات را از دست می دهد آن لطافت را از دست می دهد. آن خصوصیات لطیف و ظریفی که در تحت آن خصوصیات باید رشد کند آن را از دست می دهد هزار مرتبه هم ذکر بگوید فایده ندارد هزار مرتبه آیه قران می خواند ولی آیه قران اثر ندارد چرا؟ چون آیه قران بر هر نفسی یک اثر خاصی دارد اگر موقعیت موقعیت نامناسبی باشد آیه قران اثر مناسب را ندارد. انسان نگوید ما می رویم هزار تا کار انجام می دهیم بعد می آیم ذکر می گوئیم آن همه را درست می کند دیگر! ذکر همه را از بین می برد! این طور نیست برای ذکر شرایطی ذکر کردند

مرحوم آقا در جلساتشان می فرمودند کسی که حال جلسه را ندارد عصر جمعه در جلسه نیاید، حال بقیه را هم خراب می کند. به بعضی می فرمودند شما از جلسه بروید بیرون، شما حالتان مناسب نیست، خود بنده دیدم در چند مورد. حال شما حال مناسب نیست بروید بیرون حال بقیه را خراب نکنید. مسئله مسئله آسانی نیست. هیئت نیست که هر کسی به هر کیفیت سینه بزند و برود و با هر شکلی و با هر! حساب دارد. حال و ظرفیت و استعداد و موقعیت، همه اینها باید در تحت شرایط خاص قرار بگیرد و جمع بشود تا این که بتواند مؤثر باشد و از آن جایی که دستور اسلام دستور کلی است و کل دستور اسلام بر اساس تکامل است ما نمی توانیم بین دستورات اسلام فرق قائل بشویم. در این مرتبه اسلام این را می گوید در آن مرتبه آن را می گوید یک اساس است یک پایه است.

وقتی که دارد زن با مرد نباید صحبت کند این یکاثر دارد، اثر دارد حالا ما می گوئیم نه! بسیاری از مخدرات هستند که برای بنده نامه می نویسند که ما پرستار هستیم نرس هستیم پزشک هستیم و ما احساس می کنیم که در آن محیط که هستیم و مرد که با ما صحبت می کند تغییر حال پیدا می کنیم احساس هست دیگر، خب هست که اسلام می گوید نکن. حالا یک زنی می آید می گوید نه آقا! من طوریم نیست! مریضی! آدم بیهوش هم چاقو در شکمش فرو کنند نمی فهمد. خب بیهوش چاقو فرو کنند

^۱ نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۵۶: فإن المرأة ریحانة ولیس بقهرمانه.

نمی‌فهمد. دندان را پزشک سرّ کند اگر هزار تا چاقو در لثه فرو کند شما اصلا احساس نمی‌کنی. یک شخصی می‌گفت من آپاندیس را همین طوری سر پای عمل کردند سرّ کردند می‌گفت هر چه من فکرم را متمرکز کردم که این چاقو کی به پوست من اصابت می‌کند نفهمیدم. وقتی سرّ می‌شود انسان نمی‌فهمد. خب حالا این دلیل بر این است که چاقویی وجود ندارد خون هم نمی‌آید اثری نمی‌گذارد خب تو نمی‌فهمی. مرحوم آقا می‌فرمودند جامعه ما جامعه بیهوش است جامعه ما جامعه مریض است. خود من وقتی که یک منظره غیر مناسب را بینم می‌بینم در حال اثر می‌کند چطور در افراد دیگر این طور نیست؟ چطور مرد این طور است ولی زن نیست؟ یک حکایتی که من بخوانم اگر حکایت نامناسبی باشد در روح و نفس اثر می‌کند چطور در سایر افراد اثر نمی‌کند؟ چطور برخورد بین زن و مرد این هیچ تأثیری در اینها نمی‌گذارد؟ بله اینها اگر دو متر هستند یک متر نمی‌شوند یا اگر وزنشان فرض کنید که هشتاد کیلو هفتاد کیلو است صد و چهل کیلو نمی‌رسد ولی آن اثرات نفسی و روحی که مانع از تکامل است آن هم پیدا نمی‌شود؟ بله؟ جامعه ما مریض است حالیش نیست.

آقا چه اشکالی دارد زن بیاید تظاهرات کند؟ داد بزند؟ هوار بزند؟ به نفع اسلام است! آقا چه اشکال دارد مرد بیاید...؟ چه اشکال دارد مرد بیاید برای زنان در دانشگاه درس بدهد؟ چه اشکال دارد زن پای تخته بایستد درس را برای دانشجویان توضیح بدهد؟ اشکالی ندارد طوری نیست ولی همه استعدادها خفه می‌شود همه استعدادها از بین می‌رود. بله؟ همه از بین می‌رود. اینها را افرادی مطرح می‌کنند که بویی از اسلام نبردند و فقط ذهنیات و تصورات و تخیلاتی از اسلام در ذهن دارند اما آن ولی‌خدایی که با حقیقت عالم وجود در ارتباط هست و چشم و ضمیر او آن حقایق را از همان مبدأ می‌گیرد او هم همین حرف را می‌زند و همین مطلب را مطرح می‌کند یا نه؟

پس بنابراین این که می‌گویند زن ناقص العقل و ناقص الایمان است این نه به معنای خرده گرفتن است یعنی خدای متعال سعه وجودی او را در این دنیا به این مقدار قرار داده است و باید این مقدار را در مرتبه تربیت بیاورد تا بتواند به تکامل برسد همان طور که مرد می‌رسد. چطور این که برای مرد یک مسائل دیگری است برای مرد یک مطالب دیگری است. برای مرد یک خصوصیات دیگری است. بنده یک وقتی در یک جا می‌گفتم و جدی هم می‌گفتم گفتم خود من خود من با توجه به مسائلی که دارم می‌بینم و آن فشار تکلیفی که بر عهده خود احساس می‌کنم ای کاش زن بودم یعنی واقعا این مطلب را بر خودم می‌دیدم که آن خصوصیت شرایط...، خب این مطلبی ندارد کاری ندارد خدا که از او

بازخواستی ندارد خدا که به او نمی‌گوید از کجا آوردی؟ چرا خوردی؟ چرا آن جا رفتی؟ چرا آن کار را کردی؟ خیلی راحت. آن مرد است که آن دنیا پدرش دارد در می‌آید چرا آن کار را کردی؟ چرا به این تکلیف عمل کردی؟ چرا آن کار را نکردی؟ با توجه به شرایط حالا به بقیه کار ندارم با توجه به آن شرایط و آن تکلیف و آن دغدغه خاطر و تشویش خاطری که خودم در وجود خودم احساس می‌کنم نسبت به جریانات و نسبت به مسائل و نسبت به اوضاع که خب طبعا خب انسان درگیر است درگیر اوضاع و مسائل و ارتباطات و دوستان و کارهایی که انجام می‌دهند و خدای نکرده تندروییایی که می‌کنند و تبعاتی که به وجود می‌آورد و مسائل ذهنی که شما خیال می‌کنید ما همین طوری راحت می‌گیریم می‌خواهیم و صبح بلند می‌شویم؟ شبها می‌شود ساعتها به خاطر مطالبی که بعضی‌ها انجام می‌دهند و اثراتی که دارد بنده خوابم نمی‌برد و این به خاطر چیست؟ به خاطر احساس مسئولیت است والا می‌گفتم ولش کن! ولش کن که نمی‌شود ولش کن که در کار نیست. خدا می‌گوید این قضیه باید پایش بایستی باید مطلب را بگویی خب حالا افراد دیگر همین طور بودند؟ ای کاش ما هم یکی از زن‌ها بودیم می‌رفتیم پی کارمان! خیلی هم قضیه راحت نیست کهحالا بنخواهیم تاج افتخار را بر سر بگذاریم خدا ما را مرد درست کرده! مرد هستیم پدرمان را هم درمی‌آورد یعنی هزار تا کار و تکلیف و تعهد و اینها پای قضیه است. در حالی که در روز قیامت هیچی نیست، می‌خواستی نکنی! چرا این کار را کردی؟ اما او می‌آید قشنگ راحت کسی هم از او سوالی نمی‌کند نه چیزی. کسی از او نه دادخواستی می‌کند نه چیزی. این مسئله مربوط به این قضیه

اما راجع به حضرت زهرا سلام الله علیها باز امروز مطلب راجع به این قضیه طول کشید و حالا شاید نسبت به این قضیه آن توضیح موجب تسریع در پاسخ این مطلب هم باشد حضرت زهرا سلام الله علیها به همین مطلب و قاعده‌ای که عرض شد با امیرالمؤمنین علیه السلام اختلاف داشتند. امیرالمؤمنین و حضرت زهرا دو وجود مختلف بودند امیرالمؤمنین مرد بود و قوی بود حضرت زهرا مرد نبود و قوی نبود حالا چون حضرت زهرا حضرت زهرا است باید این ستون را از این جا بکنند؟ نه! این حرفها نیست همان طوری که بین خود ائمه این طور است. صرف نظر از آن مسئله‌ی ولایت بین خود ائمه هم تفاوت است. امام جواد علیه السلام در ۹ سالگی به امامت رسید حالا چرا امام جواد را بگوئیم همین امام زمان. امام زمان در ۵ سالگی به امامت رسید دیگر، ۵ ساله بود حضرت که امام حسن عسگری به رحمت خدا رفت. در سن ۵ سالگی، یک بچه ۵ ساله را من می‌توانم بغل کنم حالا چه امام باشد چه غیر امام باشد. بله یک وقتی امام زمان در همان ۵ سالگی می‌خواهد اعمال ولایت کند عالم کن فیکون را

عوض می‌کند، کاری نداریم. ولی از نقطه نظر ظاهری و خصوصیات پنج سالگی همین است. گرچه داریم که حضرت در آن سن رشدشان سریع شد و سریعاً رشد کردند. ولی وقتی که امام‌عسگری به شهادت رسید همه افراد دیدند که یک طفل پنج ساله آمد و به جنازه نماز خواند و همه دیدند دیگر. وقتی که عمویشان جعفر کذاب آمد نماز بخواند او را کنار زدند و فرمودند ای عم من سزاوارتر هستم که به این جنازه نماز بخوانم برو کنار، یک طفل ۵ ساله. قد حضرت دو متر و سه متر که نبود، یک طفل ۵ ساله بود خب حالا چون حضرت یک طفل ۵ ساله است زورش از رستم دستان باید بیشتر باشد؟ این حرفها نیست. حضرت به اندازه همان طفل ۵ ساله زور دارد. آن مسئله امامت به جای خودش باقی است.

حضرت زهرا نه زور امیرالمؤمنین را داشت و نه آن قدرت و شجاعت امیرالمؤمنین را داشت و نه آن سعه و استعداد هضم مسائلی را که بعد از پیغمبر بود، این هم یک مطلبی است در همین چهارچوب و در همین مسیر. حضرت زهرا سلام الله علیها تمام عالم کانو مایکون را به مقدار یک سر ناخن برایش ارزش قائل نبود آن وقت خیال می‌کنید ناراحت از این بود که چرا فدک را گرفتند؟ اصلاً به تنها چیزی که فکر نمی‌کرد به فدک بود. فضه حضرت به این چیزها فکر نمی‌کرد آن وقت حضرت زهرا فکر کند؟ در آن جریان که خب چند مرتبه هم عرض کردم. فضه حضرت زهرا اصلاً به عالم کانو مایکون توجه نداشت جایی که خیلی از مردها توجه دارند ولی آن چه که موجب دغدغه آن حضرت بود آن عبارت از دست رفتن مسئله ولایت بود مگر شما همین دغدغه را ندارید؟ مگر افرادی که بعد از مرحوم آقا نسبت به مرام مرحوم آقا دلسوزی می‌کردند این دغدغه را نداشتند؟ چه در مردان چه در زنان. مگر نمی‌گفتند و نمی‌دیدند که آن زحمات مرحوم آقا همه از بین رفته و دارد از بین می‌رود؟ مگر نمی‌دیدند آن احترام و آن آبرو و آن شخصیت و آن متانت و آن عزت، دستخوش چه فجایع و چه جنایاتی قرار گرفته؟ مگر نمی‌دیدند؟ مگر دغدغه خاطر نداشتند؟

یکی دو ماه پیش بنده مشهد بودم یک جریانی اتفاق افتاد نسبت به یکی از اقوام، بنده این حرف را زدم که آن موقع که کبک شما خروس می‌خواند بنده خونریزی معده در قم می‌کردم بنده امروز را می‌دیدم که با این جریان رو برو هستم شما حالیتان نبود! می‌زدید و می‌رفتید و پشت سرتان را هم نگاه نمی‌کردید هر طوری شد خب ما به اندازه خودمان، به همین اندازه ما می‌دیدیم تمام زحمات آقا دارد از بین می‌رود البته خدا حفظ می‌کند خب خیال می‌کردیم بلاخره هر شخصی یک چیزی دارد و من بیشتر از بقیه این مطالب را می‌فهمیدم چون من با مرحوم آقا بیشتر بودم با زحمات ایشان بیشتر بودم. با

مطالبی که از ایشان شنیدم بیشتر بودم با خصوصیتی که بود بیشتر بودم و می‌دیدم همه اینها را به روی هوا دارند می‌برند آبرو دیگر نگذاشتند خب اینها را من داشتم می‌دیدم خب طبعاً خوابم نمی‌برد ناراحتی پیدا کردم ناراحتی معده‌ای که در سالهای پیش داشتم و از بین رفته بود دوباره عود کرد! بله؟

انسان از سنگ و چوب که نیست. من با اندازه سعه و جودی خودم حالا شما فکر کنید حضرت زهرا، دختر پیغمبر، این بیاید نگاه کند و ببیند آن آمده و تمام زحمات ۲۳ ساله پیغمبر را همه را از بین برده! تمام شد رفت. به جای پیغمبر و معراج و وحی و نزول ملائکه و جبرائیل و کذا بر پیغمبر، یک مشت آمدند بر منبر پیغمبر نشستند و دارند می‌گویند خلیفه رسول الله! ریش تا کجا رسیده؟ تا کف پا! عمامه‌ی فلان! ما خلیفه رسول خدا! خب حضرت زهرا نباید ناراحت بشود؟ حضرت زهرا نباید دغدغه پیدا کند؟ مگر سنگ است؟ مگر آهن است؟ مگر آهن است حضرت زهرا آن مقام و آن موقعیت و آن ادراک و معرفتی که نسبت به حقیقت عالم وجود و طاعات پروردگار دارد مانع نمی‌شود که آن سعه و جودی و آن لطافت نفسانگی و نفسی حضرت، بتواند این مطالب را تحمل کند، این مانع نمی‌شود. یعنی آن محدودیت و جودی که خدای متعال آن محدودیت را برای امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده بود و توانست همین امیرالمؤمنینی که وقتی از او سوال کردند سخت‌ترین روز در زندگی شما چه روزی بود؟ فرمود سخت‌ترین روز روزی بود که رسول خدا را از دست دادم ولی در عین حال این امیرالمؤمنین با آن سعه و جودی، این سعه و جودی را حضرت زهرا ندارد یعنی به همین دلیلی که در مورد مردان و زنان این مسئله وجود دارد این تحمل یعنی مسئله تحمل و هضم مطالب، هضم این مطالب برای حضرت زهرا در این محدوده امیرالمؤمنین نبوده

بالاخره حضرت زهرا سلام الله علیها آدم واردی است می‌فهمد حقایق دست او است می‌داند که امیرالمؤمنین این جا دیگر اسراری است انسان باید خودش برسد می‌داند که امیرالمؤمنین اگر بخواهد، جریانات را به نفع خودش تغییر می‌دهد در مسیر صحیح قرار می‌دهد بخواهد آن ید و بیضاء را نشان می‌دهد بخواهد موقعیت را از عالم تقدیر عوض می‌کند، از عالم تقدیر، دستکاری می‌کند عوض می‌کند اینها را حضرت زهرا می‌داند آن وقت این را میداند از آن طرف فشاری که به واسطه این اوضاعی که خب پیش آمده در وجود خود، می‌آید سراغ امیرالمؤمنین، چرا نمی‌کنی؟ تو که می‌توانی چرا نمی‌کنی؟ چرا به این خصوصیت و به این وضعیت؟ چرا تو الان این کار را انجام نمی‌دهی؟ و این را هم ناگفته نگذاریم که در وقتی که حضرت این مطالب را می‌فرمود هنوز به آن مرتبه از فعلیت که در آخر عمر بود نرسیده بود ها! یعنی در جریان امیرالمؤمنین و حضرت زهرا آن جریانی که خدمت رفقا

عرض کردم راجع به خضر و موسی، آن جریان را ما باید در این جا بیاوریم، حضرت موسی نتوانست کار حضرت خضر را تحمل کند چون در یک نحوه از سعه وجودی بود که مطلب را به این نحو و به این کیفیت می دید. خیال می کرد خدای متعال که او را فرستاده و مبعوث کرده برای رسالت، غیر از این هم راهی نیست و کل جریان تربیتی در عالم باید از این راه باشد. خدا خواست بگوید نه بابا! تو یک طرف سکه ما را دیدی این سکه ما خیلی اطراف دارد حالا بیا آن طرف دیگر سکه را هم نشان بدهم در عین این که داری تو به رسالتت عمل می کنی و امر می کنی نهی می کنی مردم را داری دعوت می کنی عمل به ظاهر بکنند، به ظاهر حکم می کنی به ظاهر چه می کنی، در عین این، ما یک افراد دیگر داریم یک جور دیگر عمل می کنند به ظاهر عمل نمی کنند به باطن نگاه می کنند کار انجام می دهند. راجع به بقیه ی پیغمبران هم همین جور بود

حضرت داوود در میان پیغمبران به باطن عمل می کرد در یک قضیه ای اگر ده نفر می آمدند شهادت بدهند حضرت داوود توجه نمی کرد می گفت حکم باطل است! آقا ده تا از مؤمنین آمدند نه حکم باطل است. این جا هم بودند افرادی بودند البته خب از کمّین نبودند ولی خب یک عده بودند تک و توک افرادی پیدا شدند که به یک همچنین کیفیتهایی حکم می کردند. در زنجان مرحوم آخوند ملا قربانعلیزنجانی بود از علمای بزرگ بود و اهل باطن هم بود البته فرد کاملی نبود اولیاء خدا این طور عمل نمی کنند یک روز همین ایشان، مرحوم ملا قربانعلی زنجانی که بعد هم مشروطه خواهان ایشان را از بین بردند و به شهادت رساندند. این قضیه را مرحوم آقای بیات خدا رحمتش کند برای مرحوم پدر ما نقل می کرد بنده هم بودم در آن جا، می گفت به اتفاق مرحوم آقا محمدجواد انصاری ما یک سفر رفتیم زنجان، یکی از آقایانی که در زنجان بود این قضیه را برای ما تعریف می کرد و می گفت من این قضیه را از خادم مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی شنیدم که با او خیلی رفاقت و صمیمیت داشتم. یکی از بزرگان تجار زنجان ایشان به خاطر خدا آمده بود خادمیت و خدمت مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی را قبول کرده. مرد تاجری بود بسیار سرشناس بود ولی آمده بود خدمت می کرد در همان منزل ایشان. ایشان هم مرجع عام بوده مردم می آمدند و می رفتند.

خود او تعریف می کند می گوید یک روز من دیدم یک چند نفری آمدند پیش مرحوم آخوند ملا قربانعلی. از تجار زنجان از افراد وجیه از مؤمنین و شهادت دادند بر این که فلان ملک مال فلان شخص است ایشان هم آمد و بر طبق شهادت حکم کرد و سند داد و آنها رفتند. فردای آن روز صبح اول وقت دیدم در می زنند در را باز کردم دیدم یک زنی آمده و یک طفل شیرخوار در بغلش است و گفت با

آخوند کار دارم رفتم به آخوند اطلاع دادم آمد. آخوند گفت چه می گویی؟ گفت من آمدم به شما بگویم آن ملکی را که دیروز به اسم چند نفر زدی مال این بچه بی پدر است و این طفل شیرخوار است و خودت روز قیامت بیا جواب بده و خداحافظ شما! آمد بیرون و گفت خانم بایست! گفت نه آمدم فقط همین را به شما بگویم! خب چه می گویی خانم؟ اینها از مؤمنین بودند از عدول مؤمنین بودند عادل بودند! گفت من آمدم به شما بگویم، خداحافظ خودت می دانی! گفت بسیار خب! رو کرد به خانم گفت این بچه را بگذار خودت هم برو بیرون، برو در حیاط، این بچه را گذاشت. می گفت من پشت در بودم داشتم می دیدم، می گفت شروع کرد به ذکری را گفتن همین طوری متوجه شدم یک مرتبه دست زد به پیشانی این بچه گفت بگو به اذن خدا آن چه را که حکم واقعی است نسبت به این قضیه! می گفت بچه مثل افراد بیست ساله شروع کرد فصیح صحبت کردن، این ملک مال پدر من است و مربوط به من است و سند این قضیه در فلان منزل در فلان جا در فلان صندوق است یا در فلان جا مدفون است در فلان صندوق است و در آن جا این ملک مشخص است در این که این مال پدر من بوده و به این کیفیت بوده. وقتی که این طور شد صدا زد خانم! مخدره! بیا این بچه را بردار ببر و من ترتیب کار را می دهم. فردا شد به اتفاق دو یا سه نفر ایشان حرکت کرد آمد و آن افراد و شهود را که آن جا بودند همه را خواست و بلند شد رفت. گفت برویم فلان منزل! یکدفعه رنگشان پرید چی شده؟ گفت برویم در منزل! آمدند در منزل و [گفت] فلان اتاق را درش را باز کنید، در اتاق را باز کردند فلان صندوق در آن جا بود باز کنید و همه فهمیدند که قضیه چیست؟ در را باز کردند سند را در آورد آن سند را از آنها گرفت پاره کرد و سند را به اسم بچه کرد و داد تحویل مادر، گفت بیا این سند را بگیر برو. خب بودند نظایر این قضیه هم خب خیلی اتفاق افتاده. در میان افراد خب تک و توکی راجع به این مسئله اینها پیدا می شوند ولی بقیه حکم به ظاهر می کردند.

خدا می خواهد بگوید ما هر دو جورش را داریم هم این طور داریم همان طور داریم هم افرادی که حکم به ظاهر می کنند و هم افرادی که خب حکم به باطن می کنند البته معلوم نیست آنها که حکم به ظاهر می کنند درجه پایین تری داشته باشند خب درجه آنها بالاتر باشد منتهی خب حکم به ظاهر می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت زهرا در یک همچین وضعیتی بود. در آن وقتی که امیرالمؤمنین به امامت رسید هنوز حضرت زهرا از نقطه نظر آن کمالات به مرتبه فعلیت تامه امیرالمؤمنین نرسیده بود نکته در این جا است و این مطلبی بود که مرحوم آقا این مطلب را نگفتند و یا

نخواستند این را مطلب را بگویند که حالا بنده این مطلب را فاش کردم حضرت زهرا به آن مرتبه نرسیده بود و به واسطه این برنامه امیرالمؤمنین، به این نکته رسید یعنی کمال حضرت زهرا، لذا دیگر دست برداشت گفت هر چه می‌خواهد بشود بشود، گفت حالا که این طور هست وقتی امیرالمؤمنین گفتند که می‌خواهی این اسم پدرت بر مآذنه‌ها بماند پس دیگر حرف نزن آن جا امیرالمؤمنین دیگر دستکاری کرد، آن جا قضیه را عوض کرد و حضرت زهرا دید عجب! این یک مسئله‌ای بوده که نسبت به این قضیه هنوز به آن مرتبه از فعلیت و کمال نرسیده بوده؟! لذا خب اشکال هم ندارد مگر قرار بر این است که از اول همه به کمال برسند پیغمبر هم از اول به کمال نرسید کم کم کم کم آن مطالب استعداد برای انسان به فعلیت می‌رسد. این جا امیرالمؤمنین علیه السلام این دستکاری را که کرد حضرت زهرا به فعلیت رسید یعنی به آن نقطه از ادراک و آن نقطه از معرفت که دیگر بدانند ابوبکر که هیچی هزار تا مثل ابوبکر هم بعد بیاید دیگر برایش فایده ندارد، در یک مرتبه‌ای از تحمل و صبر رسید که اگر این قضیه بخواد صد هزار سال بعد هم ادامه پیدا کند دیگر فایده ندارد دیگر هر چه می‌خواهد باشد ابوبکر یا غیر ابوبکر دیگر تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

تلمیذ: آیا استعدادفناء فی الله در اجنه و شیطان خداوند قرار نداده است در صورتی که اراده و اختیار دارند.

استاد: مسئله اراده و اختیار دو تا است. اراده و اختیار یک مطلب است استعداد برای رسیدن به فناء او یک مطلب دیگری است. اراده و اختیار این است که انسان در انجام یک فعل مجبور نباشد الان این لیوان اختیار ندارد چون در انجام فعل مجبور است من این لیوان را برمی‌دارم و می‌گذارم در این جا، این از خودش اختیار ندارد لذا این مجبور است. مجبور به اطاعت از امر و فعل مرید است. مرید من هستم این اراده می‌کنم این لیوان را از این جا برمی‌دارم در این جا می‌گذارم. اما خود من که این لیوان را برمی‌دارم هم مجبور هستم؟ دیگر این مسئله نسبت به من جبر نیست این مطلب نسبت به این لیوان می‌شود جبر، همین عمل نسبت به من می‌شود اختیار و اراده.

اجنه و شیاطین و همین طور ملائکه در انجام امورشان اختیار دارند یعنی خدای متعال وقتی که برخلاف آن چه که بعضی می‌گویند که ملائکه اینها مجبور هستند و نمی‌توانند گناه کنند، نخیر! ملائکه در انجام امور و تکالیفی که خداوند به آنها تفویض می‌کند اختیار دارند. فرض کنید که راجع به قبض روح، ملائکه قبض روح مانند حضرت عزرائیلو آن ملائکه، اینها هم‌اختیار دارند یعنی مجبور به اطاعت نیستند این که انجام می‌دهند با مجبور بودن دو تا است چون ملائکه از نقطه نظر تعقل به

عقلیت کامل و به عقلیت فعلی رسیدند از این نقطه نظر تصور خلاف اطاعت پروردگار هم نمی‌کنند، تصور هم نمی‌کنند. نه این که نتوانند وقتی که خدای متعال به جناب عزرائیل امر می‌کند که قبض این ارواح را بکن این طور نیست که عزرائیل مجبور است و نمی‌تواند نکند، نه! می‌تواند نکند. خدا به او اختیار داده ولی تصور نکردن برای او هیچ وقت پیدا نمی‌شود چون در عقلیت کامل هستند و برای خود انسان هم پیدا می‌شود برای خود انسان هم حالاتی پیدا می‌شود و در یک وضعیت‌هایی ممکن است قرار بگیرد که وقتی یک شخص به او امر می‌کند اصلاً تصور نکردن در ذهن او نمی‌آید این دلیل نیست بر این که او الان چوب است و سنگ است و آهن است نخیر! یعنی در یک مرتبه از عقلیتی قرار دارد که جهات مصلحت در ذهن او به تمامیت می‌رسد و به کمال می‌رسد پس بنابراین فقط تنها نقطه مصلحت را در انجام دادن آن فعل می‌بیند و این نسبت به ملائکه و اجنبه و شیاطین هم هست آنها هم همین طور هستند آنها هم اختیار دارند منتهی با اختیار خودشان خلاف را طی می‌کنند ملائکه اختیار دارند با اختیار خودشان راه صلاح را طی می‌کنند اجنبه اختیار دارند دو جور هستند اجنبه‌ای هستند که مؤمن و شیعه هستند و بعضی از اجنبه هستند که غیر شیعه و غیر مؤمن هستند آنها هم دارای مراتب مختلفی هستند مانند انسان.

خب انشاءالله امیدواریم که با توضیحی که داده شد نسبت به مسئله حضرت زهرا سلام الله علیها هم مطلب دیگر جای سوالی باقی نمانده باشد. علی کل حال اگر سوالی باقی ماند انشاءالله در جلسه بعد خدمت دوستان توضیح می‌دهم.

می‌خواستم امروز راجع به مطلب دیگری صحبت کنم ولی گفتم که شاید مطلبی در ذهن مانده باشد و چون اساس و پایه صحبت‌های ما در این جلسات بر پایه تعقل است و رفع هرگونه شبهه، بنابراین متوقع این است که اگر هر شبهه‌ای در ذهن دوستان می‌ماند این را به بنده تذکر بدهند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد